



حیات اخروی و قرب به خدا در نظام‌های اخلاقی غربی و شرقی مغفول است

در نظام‌های اخلاقی دیگر برای تربیت اخلاقی روی مسائل بعد از مرگ و قرب به خدا تکیه نمی‌شود، بالاترین چیزی که این نظام‌ها برای ترویج اخلاق روی آن تکیه می‌کنند، احترام مردم است.

در نظام‌های اخلاقی دیگر برای تربیت اخلاقی روی مسائل بعد از مرگ و قرب به خدا تکیه نمی‌شود، بالاترین چیزی که این نظام‌ها برای ترویج اخلاق روی آن تکیه می‌کنند، احترام مردم است.

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه: اخلاق اجتماعی از مهمترین موضوعاتی است که ارتباط انسان‌ها را با خود جامعه و تاریخ مطرح می‌سازد زیرا جامعه قادر است یک تمدن را بسازد نه یک فرد و اجتماع انسانی پیوسته تاریخ را ساخته و به جلو برده است. از آنجایی که در میان ادیان الهی اسلام دینی اجتماعی است و احکام فردی آن نیز آهنگ اجتماعی دارد و هدفش ساختن جامعه‌ی دین‌دار می‌باشد؛ جامعه‌ای که روابط اجتماعی آن بر اساس اهداف و احکام دین سامان گیرد، و سعادت فرد با سعادت جامعه پیوند خورده و میان مسئولیت‌های اجتماعی و ایمان اسلامی ارتباطی قوی و غیر قابل انفکاک به وجود آید، نیازمند اخلاق اجتماعی مطلوب است که در سایه سار تحقق و عمل به مجموعه‌ای از مؤلفه‌های هنجاری و ارزشی شکل می‌گیرد و روابط اجتماعی انسان‌ها را با هم‌نوایی و حاکمیت نظم همراه می‌سازد و جامعه را از سوق یافتن به سمت کری‌ها و کارکردهای سو باز می‌دارد.

همچنین عمل به مؤلفه‌های مطلوب در عرصه‌ی اخلاق اجتماعی به مثابه عاملی جهت رسیدن به سعادت و کمال واقعی برای جهانیان محسوب می‌گردد؛ زیرا در پرتو این مؤلفه‌ها، آئین درست زندگی و راه و رسم حیات سعادت‌آفرین فراروی بشریت قرار می‌گیرد و خوشبختی دائمی را برای آدمی و پاکیزگی و شایستگی حقیقی را برای کل اعضای جامعه‌ی اسلامی به ارمغان می‌آورد.

آن چه پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان آیت الله مصباح یزدی در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ ۱۳۹۸/۰۲/۲۴۰، مطابق با هشتم رمضان ۱۴۴۰ ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد. واژه اخلاق کاربردهای متفاوتی دارد و تلقی و انتظار مخاطبان از آن به این بستگی دارد که در چه محیطی بوده و با چه مفاهیمی آشنا باشند. از این رو در این جلسه توضیحی درباره کاربردهای مختلف واژه اخلاق می‌دهیم و به بحث‌های گوناگونی که در این زمینه مطرح می‌شود، اشاره می‌کنیم.

بحث ما درباره اخلاق اجتماعی از دیدگاه اسلام و تفاوت این دیدگاه با سایر مکاتب اخلاقی بود. گفتیم مهم‌ترین اختلافی که بین نظام اخلاقی اسلام با دیگر نظام‌های اخلاقی وجود دارد، اختلاف در اهداف است. آن چه مورد نظر مکاتب اخلاقی بشری است این است که با رعایت اصول اخلاقی، انسان زندگی آرام، آسوده و مرفهی داشته باشد، اما هدف از اخلاق در اسلام بسیار فراتر از این هاست. در نظام اخلاقی اسلام، هدف اصلی حقیقتی است که با عنوان قرب الهی معرفی می‌شود. این نزدیک‌ترین مفهومی است که ما می‌توانیم برای درک ارزش‌های اخلاقی از نظر اسلام و همین‌طور هدف اخلاق از دیدگاه اسلامی مطرح کنیم و با تشبیهات و تمثیلات تا اندازه‌ای آن را برای خودمان قابل فهم کنیم. اجمالاً می‌فهمیم که مقامی بسیار بزرگ است که تعبیری رساتر از قرب الهی نمی‌توان درباره‌اش به کار برد. البته دست کم برخی از اهدافی که در نظام‌های اخلاقی دیگر مطرح شده است را می‌توان به عنوان اهداف متوسط پذیرفت. برای مثال، فراهم شدن زمینه رشد و تکامل برای بیشتر افراد جامعه، می‌تواند یک هدف متوسط برای رعایت اخلاق اجتماعی در اسلام باشد.

پاداش و تنبیه در نظام‌های اخلاقی بشری

یکی دیگر از تفاوت‌های نظام اخلاقی اسلام با سایر نظام‌های اخلاقی، روش ترغیب مردم به رعایت ارزش‌های اخلاقی است. همه ما با کسانی روبه‌رو شده‌ایم که تصدیق می‌کنند بسیاری از اخلاق‌ها خیلی خوب است و حتی مایه‌ی اعجاب می‌شود، دیگران را نیز به خاطر عمل به آن‌ها ستایش می‌کنند، اما خودشان در عمل رعایت نمی‌کنند. چه کنیم که انسان‌ها پس از دانستن فضیلت ارزش‌های اخلاقی، در عمل آن‌ها را رعایت کنند؟ روشن است در مکاتبی که هدف از رعایت ارزش‌های اخلاقی را فقط آرامش و آسایش زندگی مادی می‌دانند، وسایلی برای همین مقصود به کار گرفته می‌شود.

از این رو، ابتدا در محیط خانواده و سپس در محیط مدرسه و کم‌کم محیط‌های خاص برای تحقق این هدف تلاش می‌کنند. در محیط خانواده می‌کوشند از اخلاق خوب تعریف و تمجید کنند و کسانی را که دارای اخلاق خوب هستند، ستایش کنند. به طور

کلی ابتدا با تلقین و سپس با اندکی استدلال های ساده انگیزه تربیتی را به طرف رعایت اخلاق برانگیزانند. برای مثال به کودک می گویند: به خاطر این که کار خوبی انجام دادی، فلان اسباب بازی را برایت خریدیم، و وقتی کودک می بیند که به واسطه کارهای خوب، مطلوب هایش حاصل می شود، سعی می کند که آن ها را بیشتر و بهتر انجام بدهد. هم چنین اگر کار زشتی انجام داد، با تنبیهی متناسب روبه رو می شود تا بفهمد که کار بدی کرده است و از آن کار خوشش نیاید.

رضایت و ستایش بزرگ ترها به عنوان ملاک ارزش اخلاقی

کم کم کودک بزرگ تر می شود و نیازهای روحی نیز پیدا می کند، و می فهمد که احترام در جامعه نیز چیزی ارزشمند است و همان گونه که دوست داشتن پدر و مادر برایش لذت دارد، علاقه مند می شود که دیگران نیز او را دوست بدارند. در این مرحله نیز ابتدا با همان تلقینات و سپس با استدلالات متناسب با فهم کودک به او می باوراند که اگر چنین باشی همه دوستت می دارند و به تو احترام می گذارند. خیلی برای نوجوان ارزشمند است که وقتی وارد مجلسی می شود همه با احترام به او نگاه کنند، دوستش بدارند، برایش موقعیتی قائل شوند و او را به حساب بیاورند. هم چنین باید کوشید که این صفات در تربیتی نهادینه و به صورت ملکه درآید. وقتی این صفات به صورت ملکه درآمد، دیگر به تشویق نیاز ندارد و خود به خود آن را انجام می دهد.

این روشی عادی برای نهادینه کردن همه ارزش هایی است که در جامعه مطرح می شود. اگر شما روش های تربیتی اخلاقی را در مکاتب و اقوام مختلف بررسی کنید، خواهید دید که در همین محدوده خلاصه می شود. البته ممکن است که این روش ها در اخلاق اسلامی نیز مورد استفاده قرار گیرد. وقتی سر و کار ما با کودک است، باید زبان کودکی را یاد بگیریم و با آن ها آن گونه سخن بگوییم. همه مردم آن قدر رشد ندارند که همه چیز را با استدلال عقلی بفهمند و بپذیرند. مطالب بسیاری از کتاب ها و اشعار اخلاقی به همین مسائل منتهی می شود که کسی که اخلاق خوب دارد، همه دوستش می دارند، احترامش می کنند، به او پاداش می دهند و... عمده مسائل تربیتی شامل همین تشویق ها برای کارهای خوب و توبیخ ها برای اخلاق و کارهای بد است.

گفتیم که هدف اصلی در اخلاق اسلامی، قرب به خداست. این هدف با این تشویق های ساده کودکانه تحقق پیدا نمی کند. قرار است در سایه رعایت ارزش های اخلاقی، روح انسان تکامل پیدا کند و به حدی برسد که لیاقت قرب خدا را پیدا کند، و در سایه این قرب به بالاترین کمال مخلوقات نائل شود. لازمه این کمال، لذت ها و پاداش های بی نهایت الهی است که برخی از آن ها را ما درست نمی فهمیم. چیزهایی که ما می فهمیم در این حد است که مثلاً اگر ارزش های اخلاقی را رعایت کنیم، از عذاب جهنم نجات پیدا می کنیم و وارد بهشت می شویم و آنجا از میوه ها و همسران بهشتی بهره مند می شویم.

تربیت از راه ترغیب و تشویق به خواسته های انسان در اسلام نیز انجام می گیرد؛ البته در اسلام تکیه اصلی بر روی نتایج بعد از مرگ است. آن چه درباره نتایج دنیوی کارها گفته می شود، زیر حد نصاب است و فقط جنبه مقدمی دارد. در اسلام تربیت از راه یادآوری نتایج دنیوی کارها، جنبه مقدمه سازی دارد و زمینه را فراهم می کند تا کودک وقتی به حد بلوغ رسید و توانست مسائل را درک کند، متوجه نتایج اصلی شود. اصل تربیت اخلاقی اسلامی مبتنی بر توجه دادن به نتایجی است که با زندگی ابدی انسان ارتباط دارد؛ نتایجی مثل استفاده از نعمت های بی پایان الهی و نجات از عذاب های ابدی. در آیات و روایاتی که درباره اخلاق اصیل وارد شده نیز بر روی همین مسئله تکیه شده است که مثلاً کسانی که اخلاق شان خوب باشد در آخرت با انبیا محشور می شوند و در بهشت چه مقاماتی دارند و... البته اشاراتی نیز وجود دارد که چیزهایی بالاتر از این ها هم هست؛ و خود این تعبیر نشان می دهد که انتظار نداشته باشید که اش را بفهمید.

رضایت و مدح خدا؛ ملاک نهایی ارزش اخلاقی در اسلام

قرآن می فرماید: وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ؛ [۱] إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى. [۲] شاید بسیاری از ما بعد از ده ها سال خواندن علوم دینی، نفهمیم ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ یعنی چه؟ اما همین قدر می فهمیم که این چیزی است که در قرآن برای همه مردم بیان می کند که اگر می خواهید کار خوبی انجام دهید، هدفی جز «ابتغاء وجه الله» نداشته باشید. این رمز نهایی ارزش های اخلاقی است و تعبیری است که انسان های کنجکاو را به طرف فهم خودش می کشاند و همین باعث می شود که مقداری بر معرفت و کمالاتشان افزوده شود و بویی از مقوله رضوان الهی ببرند. از نظر اسلام، هدف نهایی حتی در اخلاق اجتماعی قرب خداست. اخلاق اجتماعی نیز بسترسازی می کند تا زمینه تکامل افراد بهتر فراهم شود و در مراتب کمالات معنوی بیشتر پیشرفت کنند. این مهم ترین تفاوتی است که بین نظام اخلاقی اسلام با نظام های اخلاقی بشری وجود دارد.

در نظام های اخلاقی دیگر برای تربیت اخلاقی روی مسائل بعد از مرگ و قرب به خدا تکیه نمی شود. بالاترین چیزی که این نظام ها برای ترویج اخلاق روی آن تکیه می کنند، احترام مردم است. البته در بین نویسندگان و دانشمندانی که در زمینه اخلاق اسلامی کار کرده اند نیز چنین زمینه ای وجود دارد و بسیاری از آن ها در مقام شناسایی کارها و رفتارهای خوب به «مدح عقلا»

استناد می‌کنند. علت آن نیز این است که طبیعت انسانی به گونه‌ای است که چیزهایی که درک نکرده است، تأثیری در انگیزش او ندارد؛ بنابراین باید حقایق فوق‌معلومات بشری را آن قدر با تشبیهات و تمثیلات رقیق کرد تا برای انسان قابل فهم شود.

این مسئله درباره تعبیر «رِضْوَانًا مِّنَ اللَّهِ» و «قرب» نیز تا حدی صادق است. خداوند از آن رو این تعبیر را به کار برده است که این تعبیر برای انسان نسبت به تعبیری مثل «رحمت» قابل فهم تر است. انسان از کودکی وقتی پدر و مادرش از او اظهار رضایت می‌کنند، بهتر می‌فهمد که کار خوبی کرده است. در جامعه نیز وقتی می‌بیند از کسانی به خاطر فضیلت هایشان اظهار رضایت می‌کنند به آن فضیلت علاقه مند می‌شود. در مکاتب اخلاق بشری ملاک، مدح، ستایش و رضایت عقلاست، اما اسلام به جای این‌ها رضایت و مدح خدا را ملاک قرار داده است.

هنگامی که خدا می‌خواهد مردم را به کار خوب تشویق کند، می‌گوید: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**. [۳] وقتی می‌خواهد بگوید کاری بسیار بد است، می‌گوید: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كَلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ**. [۴] مگر برای شما دوست داشتن پدر مطلوب نیست؟! مگر این مسئله که شخص بزرگی شما را دوست بدارد، برایتان ارزش ندارد؟! چه چیزی بالاتر از این پیدا می‌کنید که دارای ارزش، قدرت و رحمت بی‌نهایت است کسی را دوست بدارد؟ بنابراین باید بدانید خداوند چه چیزهایی را دوست دارد و آن‌ها را انجام بدهید تا دوست تان بدارد. این روش برای کسی که مزه‌خشنودی شخص عظیمی را درک کرده باشد، بسیار کارآیی دارد.

همان گونه که ملاحظه می‌فرمایید در تربیت‌های اسلامی نیز از همان روش تیشیر و انذار که عموم مردم برای اهداف دنیوی شان استفاده می‌کنند، استفاده می‌شود. برای مثال می‌فرماید: **وَلْتَبْلُوْكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ**؛ [۵] مصیبت‌ها را ذکر می‌کند و می‌گوید این‌ها در مسیر زندگی شما وجود دارد، اما شما چه کار می‌کنید؟ **وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ**؛ اگر صبر می‌کنید، بر شما بشارت باد! چیز خوبی به دست می‌آورد. این‌ها روش‌های ساده‌ای است که برای عموم مردم مناسب است، ولی به جایی می‌رسد که می‌گوید اگر این‌ها را رعایت کنید به چیزی می‌رسید که بالاتر از همه این‌هاست؛ و رضوان من الله اکبر.

تربیت دینی؛ راهی برای تحقق اخلاق اسلامی با روش اسلامی

بنا بود که در این جلسات درباره اخلاق اجتماعی صحبت کنیم. مباحث گذشته اصول موضوعه‌ای بود که در بحث‌های آینده به آن‌ها استناد می‌شود. در جلسه گذشته گفتیم که مجموعه آموزه‌های اخلاقی اسلام را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد؛ یک دسته آموزه‌هایی است که به صورت مستقیم با خود خدا سر و کار دارد؛ مانند ایمان به خدا، اطاعت خدا، حب خدا، معرفت خدا، رضای به تقدیرات خدا … این آموزه‌ها «اخلاق الهی» نام دارد. دسته دیگر مربوط به ساختن شخصیت فرد است و اگر انسان این‌ها را رعایت کند، شخصیت کامل‌تری پیدا می‌کند و منافع و آثار و برکات بیشتری نصیبش می‌شود. نام این دسته «اخلاق فردی» است. دسته دیگر مربوط به رابطه با دیگران است که به آن «اخلاق اجتماعی» می‌گویند.

هم‌چنین گفتیم که اخلاق اجتماعی به عنوان یکی از علوم اجتماعی، در واقع پشتوانه‌ای برای تحقق حقوق انسانی است. انسان نیازمند زندگی اجتماعی است و بقای زندگی اجتماعی و تحقق اهداف آن وابسته به نظامی است که بر افراد حاکم است؛ یعنی همه افراد احساس کنند که در مقابل خدمتی که به دیگران ارائه می‌دهند، منفعتی متناسب دریافت می‌کنند. این نظام حقوقی است. قوانین می‌گوید که این‌طور رفتار کنید تا حقوق همه مساوی و عادلانه باشد، ولی این فقط روی کاغذ است و خودبه‌خود ضمانت اجرایی ندارد. نظام اخلاق اجتماعی نظامی است که در درون اشخاص عاملی برای رعایت این حقوق ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر نظام اخلاقی، ایجاد انگیزه درونی برای رعایت حقوق است. راه آن نیز این است که ابتدا از راه تشویق و ترغیب و سپس از راه احترامات و تشویق‌های اجتماعی در مردم انگیزه عمل ایجاد کنند؛ برای مثال وقتی مردم می‌بینند خیابانی به نام کسی است یا مجسمه کسی را نصب کرده‌اند، تشویق می‌شوند و می‌گویند فلانی این کار را کرد، مردم به او احترام می‌کنند و حتی بعد از مرگش هم مجسمه‌اش را گذاشته‌اند. همین انگیزه می‌شود که آنان نیز این کار را بکنند.

این‌ها در حد روش‌های انسان‌ها برای تربیت اخلاقی است. خدا نیز از این نوع روش‌ها استفاده می‌کند؛ البته فقط درباره ارتباط با خدا. خدا نیز از گذشتگان یاد می‌کند و آن‌ها را احترام می‌کند. در بسیاری از آیات قرآن از انبیای گذشته یاد شده و خداوند آن‌ها را احترام کرده است. برخی از آیات حتی پیغمبر اسلام را تابع حضرت ابراهیم معرفی می‌کند. قرآن نیز برای اشخاص احترام قائل می‌شود و این احترام‌شان را وسیله تشویقی برای دیگران قرار می‌دهد. ببینید! وقتی کسی کار خوبی کند، من خدا چگونه بعد از هزار سال یادش را زنده نگه می‌دارم! درباره حضرت ایوب می‌فرماید: **إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِّعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ**. [۶] این یاد کردن از دیگران و احترام به آن‌ها موجب تشویق دیگران می‌شود. این از همان عواملی است که در سطح نازل برای تشویق و ترویج ارزش‌ها مؤثر است. ولی این‌ها زیر حد نصاب است. روش دینی، روشی است که از عقاید دینی مثل اعتقاد به خدا، اطاعت خدا، نعمت‌های خدا، عذاب خدا، قرب خدا و رضوان خدا سرچشمه می‌گیرد. بنابراین تربیت دینی راهی است برای تحقق اخلاق اسلامی با روش اسلامی.

برخی از حقوقی که در جامعه برای انسان ها وجود دارد، هیچ احتیاجی به استدلال و بحث ندارد. ضروری ترین حقوقی که وجود آن در هر جامعه ای لازم است و همه آن را می فهمند، این است که حیات افراد آن جامعه دوام پیدا کند. اگر افراد یک جامعه کاملاً از بین بروند، دیگر موضوعی برای اخلاق و ارزش اخلاقی و تکامل آنها نمی ماند. حق حیات انسان ها و رعایت آن برای دیگران، مهم ترین حقوق در یک جامعه است. هم چنین از بین بردن حیات نیز بزرگ ترین گناه به شمار می رود. از نظر منطقی می توان گفت در بین ارزش های اجتماعی، اولین چیزی که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که حقوق حیاتی انسان ها حفظ شود؛ یعنی کسی متعرض حیات انسان دیگری نشود، مگر این که طبق نظام حقوقی صحیح، آن فرد مستحق قتل باشد. به تعبیر قرآن، اگر کسی به حیات انسان بی گناهی تعرض کرد، بزرگ ترین گناه را مرتکب شده است؛ مَنْ قَتَلَ تَفْسًا يَغْيِرَ تَفْسًا أَوْ قَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا [7]

اکنون این پرسش مطرح می شود که چه می شود که انسان انگیزه پیدا کند که حیات انسان دیگری را از بین ببرد؟ انسان برای این که کاری را انجام دهد، نیازمند انگیزه درونی یا گرایش فطری است. ما انسان ها چه گرایشی به نابودی انسانی دیگر داریم؟ روشن است که انسان اصالتاً هیچ گرایشی به نابودی انسان دیگر ندارد. چنین انگیزه ای در ذات انسان نیست و اگر این کار را انجام می دهد به تبع چیزی دیگر است. به عبارت دیگر، به دنبال هدف دیگری است و قتل وسیله ای برای رسیدن به آن می شود.

سلب حیات؛ وسیله ای برای ارضای حسد

داستان دو فرزند بدون واسطه حضرت آدم، هابیل و قابیل، داستانی است که همه ما با آن آشنا هستیم و در قرآن نیز آمده است. می فرماید: وَائِلٌ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ [8]. براساس آموزه هایی که حضرت آدم به فرزندان خود تعلیم داده بود، یکی از عبادت های بزرگ خدا در آن زمان قربانی کردن بود. هابیل و قابیل نیز این تعلیم را از پدر یاد گرفته بودند و بنا گذاشتند که قربانی کنند. دو برادر قربانی کردند، اما قربانی قابیل قبول نشد. همین باعث شد که قابیل به برادرش حسد بورزد و او را به قتل برساند. از این رو در روایات آمده است که اولین عامل ارتکاب گناه در بنی آدم حسد بود.

قابیل به هابیل حسد برد، و گفت چرا باید قربانی او قبول شود و قربانی من قبول نشود؟ البته برادرش چرایی این مسئله را به او گفت؛ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ؛ تو تقوا نداشتی، خدا نیز قبول نکرد. ولی او به این جواب قانع نشد و از روی حسد برادرش را کشت. همان گونه که گفتیم انسان خودبه خود انگیزه ای برای کشتن انسانی دیگر را ندارد؛ بلکه عواطف انسانی اقتضای انس با دیگر انسان ها را دارد. اولین قتلی که در بین بنی آدم اتفاق افتاد، وسیله ای برای ارضای حسد بود.

نتیجه این که یکی از عواملی که موجب می شود، انسانی مرتکب چنین گناه بزرگی شود، این گرایش است که چرا دیگری با من تضاد دارد، مزاحم من است و بر من برتری پیدا کرده است. آنچه باعث این قتل شد، حسد بود، و حسد به خاطر این بود که قابیل می گفت؛ چرا چیزی که او دارد من ندارم؛ این تفاوت موجب آن قتل شد. روشن است که این مسئله و حسد نسبت به همه انسان های دیگر نیز ممکن است اتفاق بیفتد. مَنْ قَتَلَ تَفْسًا يَغْيِرَ تَفْسًا أَوْ قَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا؛ اگر قتل از روی قصاص نبود، اگر به جرم فساد در روی زمین نبود، مثل این است که همه انسان ها را به قتل رسانده است. بنابراین اصل این گونه فسادها به تضاد برمی گردد که در این عالم وجود دارد. این تضاد موجب می شود که برخورداری کسی از نعمتی، با محروم بودن دیگری از آن نعمت همراه شود و فرد محروم انگیزه نابود کردن طرف مقابل را پیدا کند. او را نابود می کند تا خیالش راحت باشد که کسی بهتر از او نیست و این گونه نیست که او از فضیلت هایی محروم شده و دیگران به آن رسیده اند.

عنوان دیگر قتل بی گناهان، افساد است. روشن است که قتل انسان بی گناه؛ کار غلطی است و جامعه را فاسد می کند. هنگامی که خداوند به ملائکه فرمود: إِيَّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، آن ها به خداوند گفتند: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ؛ می خواهی مقام خلافت را به کسی بدهی که در زمین خونریزی و فساد می کند؟! پرسشی که در این جا مطرح می شود این است که ملائکه از کجا می دانستند که این موجود به خونریزی و فساد روی می آورد؟ مفسران در پاسخ به این سوال وجوه مختلفی را ذکر کرده اند. یکی از وجوه این است که ملائکه می دیدند که عالم جسمانی، عالم تضاد و تراحم منافع است؛ موجودی که در این شرایط زندگی کند، می خواهد بیشترین خوبی ها را از آن خودش کند. این حالت خواه ناخواه موجب درگیری می شود و هنگامی که شدت پیدا کند موجب قتل نفس و خونریزی نیز می شود. تضاد، تراحم و محدودیت لازمه این عالم جسمانی است و صرف همین تراحم موجب افساد و گناه می شود.

حدود حق حیات

نتیجه این که از نظر اسلام، اولین ارزشی که در زندگی اجتماعی مطرح می شود، حق حیات انسان هاست. در اعلامیه حقوق بشر نیز اولین حق که لحاظ شده حق حیات است؛ می گوید: هر انسانی حق حیات دارد. البته در آن جا نگفته اند که ممکن است انسان گناهی مرتکب شود و مستحق آن شود که حیاتش به خطر بیفتد. آن ها فقط همین حق حیاتش را می گویند. در اسلام نیز حق حیات ملحوظ و حفظ آن واجب است، اما گاهی سلب حیات نیز واجب می شود؛ زیرا فراهم شدن زمینه برای پیدایش انسان های دیگر و رشد آن ها، متوقف بر برقراری عدالت است. اگر عالم را ظلم فرا بگیرد، دیگر زمینه ای برای پیدایش انسان های بعدی و تکامل آن ها فراهم نمی شود.

بنابراین اصل حق حیات مورد قبول اسلام است، اما بدان معنا نیست که این حق مطلق است و هیچ استثنایی ندارد. این حق تا جایی محفوظ است که با حکمت کلی خلقت عالم تضاد نداشته باشد. حکمت کلی خلقت عالم این بود که زمینه پیدایش موجوداتی فراهم شود که با اراده خودشان لیاقت بهترین رحمت را پیدا کنند، و هر چه این امکان بیشتر فراهم شود، آن هدف بیشتر تحقق پیدا می کند. اگر کاری موجب شود که آن هدف از بین برود، نقض غرض می شود و دیگر ارزش نخواهد داشت.

[۱]. توبه، ۷۲.

[۲]. لیل، ۲۰.

[۳]. بقره، ۱۹۵.

[۴]. لقمان، ۱۸.

[۵]. بقره، ۱۵۵.

[۶]. ص، ۴۴.

[۷]. مائده، ۳۲.

[۸]. مائده، ۲۷-۲۸.